

Islamic Knowledge and Insight

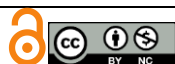
The Concept of Good Governance in the School of Martyr Soleimani

1. Esmat Golestani: PhD Student, Department of Islamic History and Civilization, Baft Branch, Islamic Azad University, Baft, Iran
2. Ali Rahimi Sadegh *: Assistant Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations, Baft Branch, Islamic Azad University, Baft, Iran. (Email: ali_rahimisadegh@yahoo.com)
3. Ebrahim Khorasani parizi: Assistant Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations, Baft Branch, Islamic Azad University, Baft, Iran

Abstract

Good governance is a key concept in political and managerial thought, which in the Islamic school of thought is not only considered an executive system but also an ethical and value-based framework for ensuring justice and social security. This study examines the concept of good governance in the school of Martyr Qasem Soleimani and analyzes the key indicators of this governance model in executive management, domestic and foreign policy, and regional crisis management. The findings reveal that good governance in the school of Soleimani is based on principles such as ethical leadership, jihadi management, accountability, transparency, public participation, and grassroots engagement. Furthermore, this model emphasizes resistance against global arrogance, the protection of the Islamic Ummah, and strengthening the Axis of Resistance at the regional level. A comparative analysis of Soleimani's governance model with other Islamic governance frameworks shows that his approach successfully integrates religious values, strategic management, and direct field presence, providing an effective solution for managing security and political crises. Therefore, implementing this model in national policymaking can enhance administrative efficiency, foster national cohesion, and strengthen Iran's defense and security policies. Finally, this study highlights the necessity of further research on Islamic governance and the role of jihadi leaders in the development of managerial frameworks.

Keywords: Good governance, School of Martyr Soleimani, Jihadi management, Resistance diplomacy, Public engagement, Anti-imperialism, Islamic governance



How to cite: Golestani, E., Rahimi Sadegh, A., & Khorasani Parizi, E. (2024). The Concept of Good Governance in the School of Martyr Soleimani. *Islamic Knowledge and Insight*, 2(1), 170-182.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 19 April 2024

Revise Date: 29 May 2024

Accept Date: 15 June 2024

Publish Date: 21 June 2024

معرفت و بصیرت اسلامی

بررسی حکمرانی مطلوب از منظر مکتب شهید سلیمانی

۱. عصمت گلستانی: دانشجوی دکتری، گروه تاریخ و تمدن اسلامی، واحد بافت، دانشگاه آزاد اسلامی، بافت، ایران
۲. علی رحیمی صادق *: استادیار، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد بافت، دانشگاه آزاد اسلامی، بافت، ایران. (پست الکترونیک: ali_rahimisadegh@yahoo.com)
۳. ابراهیم خراسانی پاریزی: استادیار، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد بافت، دانشگاه آزاد اسلامی، بافت، ایران

چکیده

حکمرانی مطلوب یکی از مباحث کلیدی در اندیشه سیاسی و مدیریتی است که در مکتب اسلام، نه تنها به عنوان یک نظام اجرایی، بلکه به عنوان بستری اخلاقی و ارزشی برای تأمین عدالت و امنیت اجتماعی مورد بررسی قرار می گیرد. این پژوهش به بررسی حکمرانی مطلوب در مکتب شهید قاسم سلیمانی پرداخته و شاخص های این الگوی حکمرانی را در مدیریت اجرایی، سیاست داخلی و خارجی، و مدیریت بحران های منطقه ای تحلیل می کند. یافته های پژوهش نشان می دهد که حکمرانی مطلوب در مکتب شهید سلیمانی بر اصولی همچون رهبری اخلاقی، مدیریت جهادی، پاسخگویی، شفافیت، مردم داری و مشارکت عمومی استوار است. همچنین، این الگو بر مقابله با استکبار جهانی، حمایت از امت اسلامی و تقویت محور مقاومت در سطح منطقه تأکید دارد. مقایسه تطبیقی حکمرانی مطلوب در مکتب شهید سلیمانی با سایر مدل های حکمرانی اسلامی نشان می دهد که این الگو توانسته است با ترکیب ارزش های دینی، مدیریت استراتژیک و حضور میدانی، راهکاری کارآمد برای مدیریت بحران های امنیتی و سیاسی ارائه دهد. بر این اساس، استفاده از این مدل در سیاست گذاری های کلان کشور می تواند به بهبود کارآمدی ساختارهای اجرایی، افزایش انسجام ملی و تقویت سیاست های دفاعی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران منجر شود. در نهایت، این پژوهش بر ضرورت مطالعات بیشتر در زمینه حکمرانی اسلامی و نقش رهبران جهادی در توسعه الگوهای مدیریتی تأکید دارد.

کلیدواژگان: حکمرانی مطلوب، مکتب شهید سلیمانی، مدیریت جهادی، دیپلماسی مقاومت، مردم داری، استکبارستیزی، حکمرانی اسلامی

شیوه استناددهی: گلستانی، عصمت، رحیمی صادق، علی، و خراسانی پاریزی، ابراهیم. (۱۴۰۳). بررسی حکمرانی مطلوب از منظر مکتب شهید سلیمانی. *معرفت و بصیرت اسلامی*, ۲(۱), ۱۷۰-۱۸۲.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۳۱ فروردین ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۹ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۶ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۳۱ خرداد ۱۴۰۳

مقدمه

حکمرانی مطلوب، یکی از مباحث بنیادین در علوم سیاسی و اجتماعی است که به چگونگی اداره جوامع و مدیریت منابع قدرت پرداخته و بر اصولی همچون عدالت، پاسخگویی، شفافیت و کارآمدی تأکید دارد. در گفتمان اسلامی، حکمرانی نه تنها به عنوان یک نظام اجرایی بلکه به مثابه یک الگوی ارزشی و اخلاقی تعریف شده است که بر مبنای آموزه‌های قرآنی، سنت پیامبر اکرم (ص) و سیره اهل بیت (ع) استوار است. در این چارچوب، حکمرانی مطلوب اسلامی از طریق مفاهیمی مانند عدل، تقوا، رعایت حقوق مردم، نفی استبداد و مشارکت عمومی تبیین می‌شود. نظریه‌پردازان اسلامی حکمرانی را نه صرفاً به عنوان یک نظام اداری، بلکه به عنوان بستری برای تربیت انسان‌ها در جهت کمال مادی و معنوی دانسته‌اند که در آن، رهبران به جای قدرت‌طلبی، به خدمت‌رسانی و ایجاد عدالت در جامعه می‌پردازند (Salar Zehi & Ebrahimpour, 2012).

برخلاف برخی نظریات غربی که حکمرانی را در چارچوب سازوکارهای بوروکراتیک و تفکیک قوا تعریف می‌کنند، در اندیشه اسلامی، حکمرانی با اخلاق و معنویت گره خورده و مبتنی بر اصل مسئولیت‌پذیری در برابر خداوند و مردم است (Kardanpour et al., 2018). مفهوم حکمرانی علوی در این زمینه از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا امام علی (ع) در نهج البلاغه، اصولی همچون ساده‌زیستی، مبارزه با فساد، انصاف در قضاوت، و توجه به ضعفا را به عنوان ارکان یک نظام حکمرانی مطلوب معرفی کرده است (Midari & Kheirkhah, 2004).

شهید قاسم سلیمانی، یکی از شخصیت‌های برجسته‌ای است که حکمرانی اسلامی را نه در قالب نظریات انتزاعی، بلکه در میدان عمل به نمایش گذاشت. شخصیت او را می‌توان تجسمی از حکمرانی مطلوب اسلامی دانست که در عین برخورداری از قدرت نظامی، بر تواضع، مردم‌داری و مسئولیت‌پذیری تأکید داشت. سلیمانی نه تنها در سطح نظامی و امنیتی نقش ایفا کرد، بلکه توانست به عنوان یک مدیر استراتژیک، الگویی از دیپلماسی فعال، تعامل با گروه‌های

مختلف و انسجام‌بخشی به محور مقاومت ارائه دهد (Kardanpour et al., 2018). در نظریه حکمرانی اسلامی، رهبران باید در خدمت مردم باشند و از قدرت برای تأمین عدالت و امنیت اجتماعی بهره بگیرند، امری که در عملکرد شهید سلیمانی مشهود بود. او در مواجهه با بحران‌های منطقه‌ای، به جای اتکا بر سیاست‌های منفعلانه، از راهبردهای کنشگرایانه بهره برد و در مقابله با گروه‌های تروریستی، با هماهنگی با دولت‌های منطقه و محور مقاومت، نظمی جدید در معادلات امنیتی ایجاد کرد (Irfani Far, 2020). یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های حکمرانی او، پیوند عمیق میان سیاست، امنیت و معنویت بود. برخلاف رهبران سنتی که عمدتاً در چارچوب نهادهای سیاسی و نظامی تعریف می‌شوند، شهید سلیمانی به عنوان یک رهبر معنوی نیز شناخته می‌شد که در بین مردم منطقه، از ایران گرفته تا لبنان، عراق و سوریه، جایگاه ویژه‌ای داشت (Vaezi, 2019).

با توجه به اهمیت حکمرانی مطلوب در شکل‌دهی به نظام‌های سیاسی و تأثیرگذاری آن بر فرآیندهای اجتماعی، بررسی تطبیقی این مفهوم در مکتب شهید سلیمانی ضرورتی انکارناپذیر است. بسیاری از پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه حکمرانی، بر نظریات غربی همچون نظریه‌های حکمرانی خوب، حکمرانی مشارکتی و حکمرانی تنظیمی تمرکز دارند، اما کمتر مطالعه‌ای به بررسی حکمرانی از منظر رهبران انقلابی و جهادی پرداخته است (Labaaf & Deloui, 2005).

در این میان، مطالعه تطبیقی حکمرانی در مکتب شهید سلیمانی می‌تواند ابعاد جدیدی را در زمینه رهبری و مدیریت بحران نمایان سازد. او نمونه‌ای از حکمرانی اخلاق‌محور و مردم‌مدار بود که علاوه بر کارآمدی در مدیریت نظامی، در جلب مشارکت عمومی و ایجاد انسجام میان گروه‌های مختلف نیز نقش بسزایی ایفا کرد (Zarei, 2004). در فضای بین‌المللی، حکمرانی مطلوب معمولاً با شاخص‌هایی مانند شفافیت، پاسخگویی و کارآمدی سنجیده می‌شود، اما حکمرانی در مکتب سلیمانی، علاوه بر این شاخص‌ها، بر اصولی همچون ایثار، جهاد و ولایت‌پذیری نیز تأکید داشت، که

می‌تواند به‌عنوان مدلی جایگزین در مطالعات حکمرانی اسلامی مطرح شود (Naderi, 2011).

این پژوهش با هدف بررسی تطبیقی حکمرانی مطلوب در مکتب شهید سلیمانی و مقایسه آن با اصول حکمرانی علوی انجام می‌شود. پرسش‌های اصلی این پژوهش عبارت‌اند از: چگونه می‌توان حکمرانی مطلوب را در چارچوب مکتب شهید سلیمانی تعریف کرد؟ چه شاخص‌هایی در عملکرد مدیریتی و راهبردی او قابل شناسایی است؟ حکمرانی در مکتب شهید سلیمانی چه تفاوت‌هایی با نظریه‌های متداول در حوزه حکمرانی دارد؟ و چگونه می‌توان از این الگو در مدیریت نظامی، سیاسی و اجتماعی بهره برد؟ پاسخ به این پرسش‌ها، نه تنها درک بهتری از حکمرانی اسلامی ارائه می‌دهد، بلکه می‌تواند در تدوین سیاست‌های کلان در حوزه دفاعی، امنیتی و دیپلماسی نیز مؤثر واقع شود. از این رو، پژوهش حاضر ضمن تحلیل نظری و مفهومی حکمرانی مطلوب در گفتمان اسلامی، به بررسی عملکرد شهید سلیمانی در این چارچوب پرداخته و مدل حکمرانی او را به‌عنوان یک الگوی کارآمد در مدیریت بحران و دیپلماسی منطقه‌ای معرفی می‌کند.

مبانی نظری

حکمرانی یکی از مفاهیم کلیدی در اندیشه سیاسی و اجتماعی است که در طول تاریخ دستخوش تحولات متعددی شده است. در یک تعریف کلی، حکمرانی به شیوه‌های اعمال قدرت و مدیریت امور عمومی توسط دولت‌ها و نهادهای مختلف اجتماعی اطلاق می‌شود (Kardanpour et al., 2018). این مفهوم از حکومت به معنای سنتی آن فراتر رفته و شامل ساختارهای تصمیم‌گیری، تعاملات میان دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی، و فرآیندهای تنظیمی برای ایجاد نظم و ثبات اجتماعی است (Midari & Kheirkhah, 2004). در نظریه‌های معاصر، حکمرانی به‌عنوان یک چارچوب تحلیلی برای بررسی عملکرد دولت‌ها و کیفیت نهادهای اجرایی مطرح شده است. در این راستا، بانک جهانی حکمرانی را به‌عنوان مجموعه‌ای از سنت‌ها و نهادهایی تعریف می‌کند که بر اساس آن،

اقتدار در یک کشور اعمال می‌شود و فرآیند انتخاب و نظارت بر حاکمان، تدوین سیاست‌های عمومی، و احترام به قوانین و نهادهای اجتماعی را در بر می‌گیرد (Kair, 2007). از سوی دیگر، حکمرانی نه تنها به سیاست‌های دولتی بلکه به روابط میان دولت و سایر کنشگران اجتماعی نیز اشاره دارد. برخی پژوهشگران حکمرانی را به دو دسته کلی تقسیم کرده‌اند: حکمرانی سخت که شامل قوانین و مقررات رسمی است، و حکمرانی نرم که بر تعاملات اجتماعی، فرهنگ و ارزش‌های غیررسمی تأکید دارد (Mohammadi, 2017).

در بررسی حکمرانی مطلوب، نظریه‌های غربی و اسلامی تفاوت‌های چشمگیری را نشان می‌دهند. در دیدگاه غربی، حکمرانی مطلوب عموماً با مفاهیمی همچون شفافیت، پاسخگویی، حاکمیت قانون، و کارآمدی سنجیده می‌شود (Kardanpour et al., 2018). نظریه حکمرانی خوب که توسط بانک جهانی و برنامه توسعه سازمان ملل متحد مطرح شده است، بر این اصول تأکید دارد و سازوکارهایی را برای بهبود عملکرد دولت‌ها پیشنهاد می‌کند (Labaaf & Deloui, 2005). در این چارچوب، حکومت باید زمینه‌های مشارکت مردمی را فراهم کند، حقوق اساسی شهروندان را رعایت نماید و از سیاست‌های اقتصادی پایدار حمایت کند (Zarei, 2004). در مقابل، حکمرانی اسلامی بر مبانی الهی و ارزش‌های اخلاقی استوار است و هدف نهایی آن تحقق عدالت اجتماعی و تعالی معنوی انسان‌ها است (Salar Zehi & Ebrahimipour, 2012). در اندیشه اسلامی، حکمرانی نه تنها یک فرآیند اجرایی، بلکه یک تکلیف الهی است که از رهبران جامعه انتظار می‌رود تا در مسیر رضایت الهی، رفاه عمومی و توزیع عادلانه منابع حرکت کنند (Midari & Kheirkhah, 2004). این دیدگاه ریشه در قرآن و سنت دارد و در الگوهای حکومت‌داری اسلامی مانند مدینه‌النبی، خلافت راشدین و حکمرانی علوی قابل مشاهده است (Vaezi, 2019). تفاوت اساسی میان نظریه‌های غربی و اسلامی در این است که در دیدگاه اسلامی، قدرت یک امانت الهی است که رهبر جامعه

موظف است با رعایت اصول عدالت، تقوا و شایسته‌سالاری از آن استفاده کند، درحالی‌که در دیدگاه‌های غربی، حکمرانی بیشتر بر سازوکارهای دموکراتیک و کارآمدی مدیریتی تأکید دارد (Irfani Far, 2020).

حکمرانی علوی نمونه‌ای برجسته از حکمرانی اسلامی است که در نهج‌البلاغه به‌صورت مفصل تبیین شده است. امام علی (ع) در دوران حکومت خود، اصولی همچون برابری، شفافیت، نظارت بر کارگزاران، رعایت حقوق شهروندان و مقابله با فساد را محور حکمرانی خود قرار داد (Midari & Kheirkhah, 2004). یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های حکمرانی علوی، تمرکز بر شایسته‌سالاری و جلوگیری از نفوذ اشرافیت در حکومت بود. امام علی (ع) در نامه‌ای به مالک اشتر، نحوه اداره یک حکومت اسلامی را بر اساس ارزش‌های دینی و عدالت اجتماعی تبیین کرد که امروزه نیز می‌تواند الگویی برای حکمرانی مطلوب باشد (Vaezi, 2019). این مدل حکمرانی، برخلاف مدل‌های رایج در سیاست مدرن که عمدتاً بر اصول قدرت و کارآمدی اقتصادی استوار هستند، بر اخلاق، فضیلت و ارزش‌های انسانی تأکید دارد (Zarei, 2004). به‌ویژه، در حکمرانی علوی، تأکید بر رعایت حقوق مردم، پاسخگویی حاکمان و مبارزه با تبعیض به‌عنوان اصول بنیادین مطرح شده است. مقایسه این مدل با مفاهیم مدرن حکمرانی نشان می‌دهد که بسیاری از اصول حکمرانی مطلوب، مانند شفافیت، پاسخگویی و مشارکت عمومی، در آموزه‌های اسلامی نیز مورد توجه قرار گرفته است (Kardanpour et al., 2018). از این‌رو، حکمرانی علوی نه تنها در حوزه اسلامی، بلکه در نظریه‌های مدرن حکمرانی نیز می‌تواند به‌عنوان یک الگوی الهام‌بخش مطرح شود.

مکتب شهید سلیمانی را می‌توان به‌عنوان تجلی عملی حکمرانی علوی در دوران معاصر مورد مطالعه قرار داد. شهید سلیمانی نه تنها یک فرمانده نظامی، بلکه یک مدیر استراتژیک بود که توانست اصول حکمرانی مطلوب را در مدیریت بحران‌ها و سیاست‌گذاری‌های منطقه‌ای به کار گیرد (Midari &

Kheirkhah, 2004). او با تکیه بر ارزش‌های اسلامی، حکمرانی مبتنی بر اخلاص، مردم‌داری و مقاومت را به نمایش گذاشت. یکی از ویژگی‌های مکتب او، ترکیب میان معنویت و مدیریت اجرایی بود که او را از سایر رهبران نظامی متمایز می‌کرد (Vaezi, 2019). در سطح منطقه‌ای، شهید سلیمانی با ایجاد انسجام در محور مقاومت، مدل جدیدی از حکمرانی را ارائه داد که بر تعامل، دیپلماسی و نقش‌آفرینی فعال در تحولات بین‌المللی استوار بود (Irfani Far, 2020). برخلاف الگوهای حکمرانی سنتی که بر اقتدار دولت‌ها و نهادهای سیاسی تمرکز دارند، مکتب شهید سلیمانی بر قدرت اجتماعی، بسیج مردمی و اتکا به عناصر فرهنگی و دینی تأکید داشت (Salar Zehi & Ebrahimipour, 2012). او در برابر تهدیدات جهانی، رویکردی چندبعدی اتخاذ کرد که هم شامل مقابله نظامی و هم راهبردهای دیپلماسی و فرهنگی بود. این مدل حکمرانی که می‌توان آن را "حکمرانی جهادی" نامید، الگویی نوین برای مدیریت بحران و سیاست‌گذاری امنیتی در دنیای معاصر ارائه می‌دهد (Kardanpour et al., 2018).

حکمرانی مطلوب در اندیشه اسلامی

حکمرانی مطلوب در اندیشه اسلامی مفهومی بنیادین است که بر اساس آموزه‌های قرآنی، سنت پیامبر اکرم (ص) و سیره اهل بیت (ع) تعریف شده است. برخلاف نظریات حکمرانی در مکاتب غربی که بر مبنای قراردادهای اجتماعی و سازوکارهای نهادی استوارند، در اندیشه اسلامی، حکمرانی فرایندی الهی و تکلیف شرعی محسوب می‌شود که هدف آن، تأمین عدالت، امنیت، رفاه اجتماعی و تربیت انسان در مسیر سعادت دنیوی و اخروی است (Salar Zehi & Ebrahimipour, 2012). حکمرانی مطلوب در اسلام نه تنها متکی بر اصول مدیریتی و اجرایی است، بلکه بر مبانی اخلاقی، معنوی و ارزش‌های الهی نیز استوار است. حاکم اسلامی از منظر قرآن و سنت، نه یک حاکم خودمختار، بلکه امانت‌داری است که قدرت را در جهت اجرای احکام الهی و برقراری عدالت به کار می‌گیرد (Midari & Kheirkhah, 2004). در این چارچوب،

مهم‌ترین شاخص‌های حکمرانی مطلوب از منظر اسلام شامل عدالت‌محوری، صداقت، تقوا، نفی ظلم و تبعیض، پاسخگویی، شفافیت، شایسته‌سالاری و حمایت از حقوق شهروندان است (Vaezi, 2019). در دیدگاه اسلامی، حکمران نه به‌عنوان یک صاحب قدرت، بلکه به‌عنوان یک خدمتگزار برای مردم و نماینده الهی بر زمین شناخته می‌شود. به همین دلیل، مشروعیت حکومت اسلامی تنها با تأمین عدالت و رعایت حقوق مردم حفظ می‌شود و در صورت انحراف از این اصول، حکومت فاقد مشروعیت خواهد بود (Kardanpour et al., 2018). برخلاف نظریات لیبرال دموکراسی که مشروعیت حکومت را از طریق سازوکارهای انتخاباتی و نظام‌های حقوقی تعریف می‌کنند، در اسلام مشروعیت حکمرانی وابسته به رعایت اصول الهی و مسئولیت‌پذیری حاکمان در برابر خداوند و مردم است (Kair, 2007).

نهج‌البلاغه یکی از مهم‌ترین منابع در تبیین حکمرانی اسلامی است که سیره حکمرانی امام علی (ع) را به‌عنوان یک الگوی کامل معرفی می‌کند. در نامه ۵۳ نهج‌البلاغه، امام علی (ع) اصول حکمرانی مطلوب را در قالب توصیه‌هایی به مالک اشتر بیان کرده که شامل عدالت اجتماعی، مقابله با فساد، حمایت از مستضعفان، رعایت حقوق مردم، نظارت دقیق بر کارگزاران، پرهیز از اشراف‌گرایی و تأمین امنیت جامعه است (Midari & Kheirkhah, 2004). در این چارچوب، حکومت تنها زمانی مشروعیت دارد که به اصول عدالت و حقوق مردم پایبند باشد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های حکمرانی علوی، تمرکز بر اخلاق و فضیلت در مدیریت امور عمومی است، به‌گونه‌ای که امام علی (ع) در نهج‌البلاغه بارها تأکید کرده است که حاکم نباید خود را از مردم جدا کند و باید به‌عنوان یکی از آنها زندگی کند (Vaezi, 2019). در مقابل، در بسیاری از نظام‌های مدرن، حاکمان معمولاً در ساختارهای قدرت از جامعه فاصله می‌گیرند و سیاست‌های آنها بر اساس منافع گروه‌های خاص شکل می‌گیرد (Zarei, 2004). در حکمرانی اسلامی، رعایت امانت‌داری و صداقت در مدیریت از اصول بنیادین است و امام علی

(ع) حاکمان را از هرگونه فساد، خیانت و سوءاستفاده از قدرت برحذر می‌دارد. در حکمرانی مطلوب اسلامی، مسئولیت اجتماعی و نظارت عمومی بر حاکمان نیز اهمیت بالایی دارد و امام علی (ع) بارها مردم را به نقد و نظارت بر حکومت دعوت کرده است (Kardanpour et al., 2018). این در حالی است که در بسیاری از نظام‌های مدرن، ساختارهای حکمرانی به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که نقش مردم به رأی‌دهی محدود می‌شود و نظارت مردمی بر عملکرد حاکمان چندان گسترده نیست.

مقایسه تطبیقی حکمرانی علوی و حکمرانی مدرن نشان می‌دهد که درحالی‌که هر دو بر اصولی مانند شفافیت، پاسخگویی و عدالت تأکید دارند، اما تفاوت‌های اساسی در مبانی و اهداف آنها وجود دارد. در حکمرانی مدرن، مشروعیت از طریق سازوکارهای انتخاباتی و تفکیک قوا تأمین می‌شود، درحالی‌که در حکمرانی علوی، مشروعیت از رعایت احکام الهی، عدالت و مسئولیت‌پذیری در برابر مردم ناشی می‌شود (Labaaf & Deloui, 2005). در مدل‌های حکمرانی مدرن، دولت به‌عنوان نهادی مستقل از دین و اخلاق در نظر گرفته می‌شود و مبانی حکمرانی عمدتاً بر اساس منافع ملی و کارآمدی اقتصادی تعیین می‌گردد (Mohammadi, 2017). اما در حکمرانی علوی، اخلاق و دین نقش محوری دارند و حکمران موظف است که جامعه را به سوی تعالی معنوی هدایت کند (Midari & Kheirkhah, 2004). تفاوت دیگر در نقش مردم در فرآیند حکمرانی است. در نظام‌های مدرن، مردم عمدتاً از طریق رأی‌دهی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مشارکت دارند، اما در حکمرانی علوی، نقش مردم فراتر از رأی‌دهی است و آنها به‌عنوان ناظران مستقیم بر عملکرد حکومت در نظر گرفته می‌شوند (Salar Zehi & Ebrahimipour, 2012). به همین دلیل، در حکمرانی اسلامی، مشارکت مردم نه تنها در انتخاب حاکمان، بلکه در نظارت، امر به معروف و نهی از منکر نیز تأثیرگذار است. در حکمرانی مدرن، سیاست‌گذاری‌ها بر اساس منافع اقتصادی و امنیتی دولت‌ها تعیین می‌شود، درحالی‌که در حکمرانی اسلامی، عدالت اجتماعی و

کرامت انسانی در اولویت قرار دارد (Midari & Kheirkhah, 2004).

نتایج این مقایسه نشان می‌دهد که درحالی که حکمرانی مدرن بر مبنای سازوکارهای اجرایی و نهادی استوار است، حکمرانی علوی بر ارزش‌های اخلاقی، دینی و عدالت اجتماعی تأکید دارد. از این رو، تلفیق این دو مدل می‌تواند به ایجاد یک نظام حکمرانی کارآمد و عادلانه منجر شود که در آن، اصول شفافیت و پاسخگویی با ارزش‌های اخلاقی و معنوی ترکیب شوند. بررسی نهج البلاغه و سیره معصومین نشان می‌دهد که بسیاری از مفاهیم مدرن حکمرانی مانند حقوق بشر، حاکمیت قانون، شایسته‌سالاری و نظارت عمومی، ریشه در آموزه‌های اسلامی دارد (Vaezi, 2019). این موضوع بیانگر آن است که حکمرانی مطلوب اسلامی می‌تواند به عنوان الگویی برای اصلاح و بهبود نظام‌های حکمرانی معاصر مورد توجه قرار گیرد.

شاخص‌های حکمرانی مطلوب در مکتب شهید سلیمانی

مکتب شهید قاسم سلیمانی نمونه‌ای برجسته از حکمرانی مطلوب در چارچوب ارزش‌های اسلامی است که در آن، اصولی همچون رهبری اخلاقی، مدیریت جهادی، شفافیت، پاسخگویی، مردم‌داری و حکمرانی مشارکتی به عنوان ارکان اصلی تعریف می‌شود. برخلاف مدل‌های مرسوم حکمرانی که عمدتاً بر ساختارهای رسمی دولتی و بوروکراتیک متمرکز هستند، حکمرانی در مکتب شهید سلیمانی مبتنی بر یک الگوی جهادی، ارزشی و مردم‌محور بود که در آن، نقش رهبری اخلاقی و اخلاص در مدیریت نقشی محوری داشت. رهبری اخلاقی که یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های حکمرانی در اندیشه اسلامی محسوب می‌شود، به معنای پابندی رهبران به اصولی همچون صداقت، تقوا، عدالت و مسئولیت‌پذیری در برابر خدا و مردم است (Vaezi, 2019). شهید سلیمانی نمونه‌ای از یک رهبر اخلاقی بود که در تمام عرصه‌های مدیریتی خود، از سطوح نظامی تا فعالیت‌های دیپلماتیک، بر ارزش‌های اخلاقی و اخلاص تأکید داشت. او همواره از جلوه‌های شخصی قدرت پرهیز می‌کرد و مدیریت خود را نه بر مبنای سلطه، بلکه بر اساس روحیه خادمانه و خدمت‌گزاری تعریف

کرده بود (Salar Zehi & Ebrahimipour, 2012). اخلاص در رفتار و عدم تمایل به جلوه‌های مادی قدرت از جمله ویژگی‌های برجسته او بود که موجب شد در میان فرماندهان نظامی و شخصیت‌های سیاسی به عنوان یک الگوی بی‌نظیر شناخته شود. او نه تنها در حوزه نظامی، بلکه در حوزه اجتماعی و سیاسی نیز جایگاه ویژه‌ای داشت و مورد احترام گروه‌های مختلف در سراسر منطقه قرار گرفت (Midari & Kheirkhah, 2004).

یکی از مهم‌ترین شاخص‌های حکمرانی در مکتب شهید سلیمانی، مدیریت جهادی و بسیجی به عنوان مدل حکمرانی اجرایی است. برخلاف مدل‌های مدیریتی متداول که بیشتر بر مبنای بوروکراسی و فرآیندهای اداری شکل گرفته‌اند، مدیریت جهادی بر اساس روحیه فداکاری، مسئولیت‌پذیری، چابکی و انعطاف‌پذیری در تصمیم‌گیری‌ها عمل می‌کند (Kardanpour et al., 2018). این نوع مدیریت، بر کارآمدی و حذف موانع اداری تأکید دارد و بیشتر به جای سازوکارهای پیچیده اداری، بر توانایی‌های فردی و جمعی، قدرت تشخیص صحیح موقعیت‌ها و اتخاذ تصمیمات سریع مبتنی است (Zarei, 2004). شهید سلیمانی از این الگو در فرماندهی نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بهره برد و با استفاده از راهبردهای مدیریت جهادی توانست عملیات‌های پیچیده‌ای را در سطح منطقه هدایت کند. او به جای اتکا بر ساختارهای دست‌وپاگیر، از توانایی‌های میدانی، مشارکت مردمی و شناخت دقیق از شرایط منطقه برای طراحی و اجرای عملیات‌های نظامی و امنیتی استفاده کرد. همچنین، ویژگی برجسته مدیریت جهادی در مکتب سلیمانی، عدم وابستگی به ساختارهای سنتی و تمرکز بر اقدامات عملی و نتایج محسوس بود. این رویکرد نه تنها در حوزه نظامی، بلکه در مدیریت بحران‌های امنیتی و سیاسی نیز تأثیرگذار بود (Labaaf & Deloui, 2005).

شفافیت، پاسخگویی و مردم‌داری یکی دیگر از ویژگی‌های شاخص حکمرانی در مکتب شهید سلیمانی است. برخلاف بسیاری از رهبران نظامی که در چارچوب‌های بسته و بوروکراتیک فعالیت می‌کنند،

فرمانده نظامی در عرصه دیپلماسی منطقه‌ای است (Midari & Kheirkhah, 2004).

حکمرانی مشارکتی و مردم‌محور نیز از دیگر ویژگی‌های مکتب شهید سلیمانی است که او را از بسیاری از رهبران نظامی و سیاسی متمایز می‌کند. او معتقد بود که قدرت واقعی در حمایت مردمی نهفته است و بر همین اساس، همواره بر جلب مشارکت مردم در مسائل امنیتی و دفاعی تأکید داشت (Salar Zehi & Ebrahimpour, 2012). برخلاف حکمرانی‌های متمرکز که بر ساختارهای دولتی تکیه دارند، در مکتب شهید سلیمانی نقش مردم در دفاع از امنیت و ارزش‌های اسلامی یک اصل کلیدی بود (Vaezi, 2019). او در عراق، سوریه، لبنان و یمن، با ایجاد شبکه‌های مردمی، توانست جنبش‌های مقاومت را به یک نیروی تأثیرگذار در معادلات منطقه‌ای تبدیل کند. این نوع حکمرانی که بر اساس بسیج نیروهای مردمی و مشارکت عمومی در فرآیندهای امنیتی و دفاعی بنا شده است، نشان می‌دهد که شهید سلیمانی چگونه توانست از الگوی مشارکتی برای ایجاد یک نظام پایدار در مقابله با تهدیدات منطقه‌ای استفاده کند (Midari & Kheirkhah, 2004).

کاربست حکمرانی مطلوب در مکتب شهید سلیمانی

مکتب شهید قاسم سلیمانی به‌عنوان یک مدل حکمرانی اسلامی، تأثیرات گسترده‌ای بر سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی ایران داشته است. این تأثیرات نه تنها در حوزه دفاعی و امنیتی، بلکه در سیاست‌گذاری‌های کلان کشور و شیوه مدیریت بحران‌ها نیز مشهود است. شهید سلیمانی به‌عنوان یک فرمانده نظامی و دیپلمات استراتژیک، توانست الگویی منحصر به فرد از حکمرانی را در عرصه داخلی ارائه دهد که بر مشارکت مردمی، مدیریت جهادی و مقاومت در برابر فشارهای خارجی استوار بود (Salar Zehi & Ebrahimpour, 2012). در سیاست داخلی، تأثیرات این مکتب را می‌توان در تقویت الگوی بسیج مردمی، ترویج مدیریت جهادی در سازمان‌ها و نهادهای اجرایی، و تأکید بر سیاست‌های عزتمندانه در مواجهه با تهدیدات داخلی و خارجی مشاهده کرد

سلیمانی همواره در ارتباط مستقیم با مردم و نیروهای تحت امر خود قرار داشت (Midari & Kheirkhah, 2004). او به‌عنوان یک فرمانده، نه تنها در عملیات‌های نظامی شرکت می‌کرد، بلکه در مواجهه با مردم، با نهایت فروتنی و تواضع رفتار می‌کرد و این ویژگی باعث شد که میان او و مردم منطقه پیوندی عمیق و صمیمانه برقرار شود (Kardanpour et al., 2018). شفافیت در عملکرد مدیریتی او به این معنا بود که تصمیماتش بر اساس منافع عمومی و اصول روشن و مشخص اتخاذ می‌شد، نه بر اساس منافع شخصی یا گروهی. پاسخگویی نیز از دیگر اصولی بود که در مکتب او به‌خوبی تجلی یافت، زیرا سلیمانی خود را همواره در برابر مردم و آرمان‌های انقلاب مسئول می‌دانست و هرگز از مسئولیت‌هایش شانه خالی نکرد. مردم‌داری نیز در حکمرانی مطلوب از منظر شهید سلیمانی جایگاه ویژه‌ای داشت. او نه تنها در ایران، بلکه در میان مردم کشورهای منطقه از احترام و محبوبیت خاصی برخوردار بود و توانست نقش مؤثری در ایجاد اعتماد عمومی نسبت به جبهه مقاومت ایفا کند (Kair, 2007).

نقش شهید سلیمانی در دیپلماسی منطقه‌ای و دفاع از امت اسلامی نیز از دیگر ابعاد مهم حکمرانی او بود. در شرایطی که منطقه خاورمیانه با بحران‌های متعدد امنیتی، سیاسی و نظامی مواجه بود، او توانست با اتخاذ راهبردهای دیپلماتیک هوشمندانه، نقش کلیدی در حفظ و تقویت جبهه مقاومت ایفا کند (Irfani Far, 2020). برخلاف رهبران نظامی که دیپلماسی را امری ثانویه می‌دانند، شهید سلیمانی همواره دیپلماسی را به‌عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف مقاومت و تأمین امنیت امت اسلامی به کار می‌گرفت (Mohammadi, 2017). او با بهره‌گیری از روابط گسترده‌ای که با گروه‌های مختلف منطقه‌ای داشت، توانست اتحاد و هماهنگی میان نیروهای مقاومت را تقویت کرده و نقش تعیین‌کننده‌ای در مقابله با گروه‌های تروریستی و نیروهای متجاوز ایفا کند. نقش او در شکل‌گیری و تقویت محور مقاومت از لبنان تا سوریه و عراق، نمونه‌ای بارز از تأثیرگذاری یک

(Kardanpour et al., 2018). این الگو باعث شد که بسیاری از نهادهای امنیتی و اجرایی کشور، به جای تمرکز بر ساختارهای بوروکراتیک و دست‌وپاگیر، به سمت یک مدل پویا، انعطاف‌پذیر و مبتنی بر کارآمدی حرکت کنند. در حوزه سیاست خارجی نیز، مکتب شهید سلیمانی تأثیری عمیق بر راهبردهای منطقه‌ای جمهوری اسلامی داشته است. سیاست مقاومت فعال که توسط شهید سلیمانی پایه‌گذاری شد، نه تنها باعث افزایش توان دفاعی کشور شد، بلکه ایران را به یک بازیگر تأثیرگذار در معادلات منطقه‌ای تبدیل کرد (Irfani Far, 2020). شهید سلیمانی با تکیه بر راهبردهای دیپلماسی مقاومت، توانست نقش محوری در مدیریت روابط ایران با کشورهای هم‌پیمان ایفا کند و با اتخاذ سیاست‌های کنش‌گرایانه، مانع از نفوذ و سلطه قدرت‌های بیگانه در منطقه شود (Zarei, 2004). یکی از مهم‌ترین وجوه حکمرانی مطلوب در مکتب شهید سلیمانی، مقابله با استکبار جهانی و ارائه یک الگوی جایگزین برای حکمرانی مستقل از قدرت‌های غربی بود. درحالی که بسیاری از کشورهای منطقه وابستگی شدیدی به ساختارهای اقتصادی و امنیتی قدرت‌های جهانی دارند، شهید سلیمانی توانست الگویی از حکمرانی ارائه دهد که مبتنی بر خوداتکایی، توانمندسازی نیروهای محلی، و ایجاد ساختارهای موازی در برابر نفوذ استکبار باشد (Kardanpour et al., 2018). این الگو که می‌توان آن را "حکمرانی مقاومت" نامید، توانست کشورهای تحت فشار نظام سلطه را به سمت راهبردهای جایگزین سوق دهد. رویکرد شهید سلیمانی در مقابله با استکبار جهانی، تلفیقی از قدرت سخت و نرم بود، به این معنا که او نه تنها با استفاده از دیپلماسی و ارتباطات بین‌المللی، جایگاه ایران را تقویت کرد، بلکه از طریق مدیریت نیروهای مقاومت، مانع از استقرار پایدار قدرت‌های استکباری در منطقه شد (Midari & Kheirkhah, 2004). این شیوه حکمرانی که بر مبنای سیاست کنش فعال و حضور مستمر در تحولات منطقه‌ای استوار بود، ایران را به یکی از مهم‌ترین بازیگران معادلات امنیتی غرب آسیا تبدیل کرد. برخلاف مدل‌های حکمرانی غربی که بر اساس روابط وابستگی و تأمین منافع

کشورهای بزرگ طراحی شده‌اند، مدل شهید سلیمانی بر مبنای استقلال، خودکفایی و تکیه بر ظرفیت‌های داخلی شکل گرفت (Vaezi, 2019). این الگو می‌تواند به عنوان یک مدل حکمرانی مستقل در کشورهایی که به دنبال کاهش وابستگی به نظام سلطه هستند، مورد استفاده قرار گیرد.

الهام‌بخشی مکتب شهید سلیمانی به جنبش‌های مقاومت اسلامی و نقش آن در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای، یکی دیگر از جنبه‌های حکمرانی مطلوب در این مکتب است. شهید سلیمانی با شناخت دقیق از ظرفیت‌های مردمی و اجتماعی، توانست مدل جدیدی از مدیریت بحران را ارائه دهد که مبتنی بر توانمندسازی نیروهای مردمی و استفاده از ظرفیت‌های بومی هر منطقه است (Midari & Kheirkhah, 2004). برخلاف رویکردهای متداول که مدیریت بحران را وابسته به دولت‌های مرکزی و نهادهای رسمی می‌دانند، شهید سلیمانی با تکیه بر مدل بسیج عمومی، توانست از مشارکت مردمی در حل بحران‌ها بهره بگیرد. این مدل، نه تنها در جمهوری اسلامی ایران، بلکه در کشورهایی مانند عراق، سوریه، لبنان و یمن نیز به کار گرفته شد و به یکی از مؤثرترین شیوه‌های مقابله با تهدیدات خارجی تبدیل گردید (Mohammadi, 2017). نمونه بارز این مدل را می‌توان در تشکیل و هدایت گروه‌های مقاومت همچون حشد الشعبی در عراق و نیروهای دفاع ملی در سوریه مشاهده کرد. این راهبرد باعث شد که بدون نیاز به حضور مستقیم نیروهای ایرانی، کشورهایی که در معرض تجاوز و نفوذ گروه‌های تروریستی قرار داشتند، بتوانند خود را سازمان‌دهی کرده و امنیت داخلی‌شان را تأمین کنند (Salar Zehi & Ebrahimpour, 2012). از منظر حکمرانی، این الگو نشان می‌دهد که مدیریت بحران در مکتب شهید سلیمانی، نه تنها متکی بر سیاست‌های نظامی، بلکه بر سیاست‌های فرهنگی، اجتماعی و روانی نیز استوار بود، به گونه‌ای که توانست در میان ملت‌های منطقه حس اتحاد و همبستگی ایجاد کند.

برای بهره‌گیری از الگوی حکمرانی شهید سلیمانی در نظام حکمرانی اسلامی، چند پیشنهاد کاربردی می‌توان ارائه داد. نخست آنکه،

سیاست‌گذاری‌های اجرایی در کشور باید بیش از پیش مبتنی بر الگوی مدیریت جهادی و بسیجی باشد که شهید سلیمانی آن را به بهترین نحو در میدان عمل به کار گرفت (Labaaf & Deloui, 2005). کاهش وابستگی به سازوکارهای بوروکراتیک، افزایش مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری‌ها، و تأکید بر روحیه خدمت‌رسانی، از جمله اصولی است که می‌تواند کارآمدی نظام حکمرانی اسلامی را افزایش دهد. دوم آنکه، سیاست خارجی جمهوری اسلامی باید همچنان مبتنی بر دیپلماسی مقاومت و تقویت اتحادهای راهبردی با کشورهای منطقه باشد. تجربه حکمرانی شهید سلیمانی نشان داد که تقویت روابط میان ملت‌های اسلامی و ایجاد ساختارهای امنیتی مشترک، می‌تواند مانع از نفوذ و سلطه قدرت‌های خارجی شود (Zarei, 2004). علاوه بر این، استفاده از ظرفیت‌های مردمی در تأمین امنیت داخلی و مقابله با تهدیدات خارجی باید به‌عنوان یک راهبرد کلیدی در حکمرانی اسلامی مورد توجه قرار گیرد. تشکیل شبکه‌های اجتماعی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی، تربیت نیروهای متخصص در حوزه امنیتی و دیپلماسی، و ترویج فرهنگ ایثار و مقاومت، می‌تواند در ایجاد یک نظام حکمرانی پایدار و کارآمد نقش مؤثری ایفا کند (Midari & Kheirkhah, 2004).

نتیجه‌گیری

حکمرانی مطلوب در مکتب شهید قاسم سلیمانی به‌عنوان الگویی منحصربه‌فرد از حکمرانی اسلامی مورد بررسی قرار گرفت. این پژوهش نشان داد که مکتب سلیمانی نه تنها یک الگوی مدیریتی و نظامی، بلکه یک چارچوب حکمرانی جامع است که بر اصولی همچون رهبری اخلاقی، مدیریت جهادی، پاسخگویی، شفافیت، مردم‌داری، دیپلماسی منطقه‌ای و حکمرانی مشارکتی استوار است (Salar Zehi & Ebrahimpour, 2012). در پاسخ به پرسش‌های تحقیق، مشخص شد که حکمرانی مطلوب در مکتب شهید سلیمانی از ترکیب اصول سنتی حکمرانی اسلامی با اقتضائات دنیای معاصر شکل گرفته است و توانسته الگویی مؤثر برای مدیریت

بحران‌های منطقه‌ای ارائه دهد (Kardanpour et al., 2018). همچنین یافته‌ها نشان دادند که این نوع حکمرانی در مقابله با استکبار جهانی، حمایت از امت اسلامی و تقویت مقاومت منطقه‌ای نقش بسزایی داشته است. با بررسی شاخص‌های حکمرانی در مکتب سلیمانی، می‌توان نتیجه گرفت که این الگو مبتنی بر یک مدیریت خادمانه و مردم‌محور است که از طریق توانمندسازی نیروهای مردمی و ایجاد انسجام در محور مقاومت، ثبات و امنیت منطقه‌ای را تأمین کرده است (Midari & Kheirkhah, 2004).

تحلیل نهایی از کارآمدی حکمرانی مطلوب در مکتب شهید سلیمانی نشان می‌دهد که این الگو دارای ویژگی‌هایی است که می‌تواند در سیاست‌گذاری‌های اجرایی کشور مورد استفاده قرار گیرد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این مدل، انعطاف‌پذیری و کارآمدی در شرایط بحران است. برخلاف بسیاری از مدل‌های حکمرانی که بر بوروکراسی و فرآیندهای اداری پیچیده استوارند، مدل سلیمانی توانست با بهره‌گیری از مدیریت جهادی، تصمیم‌گیری‌های سریع و مبتنی بر میدان را عملی کند (Kardanpour et al., 2018). این ویژگی باعث شد که در مواجهه با بحران‌های امنیتی و تهدیدات منطقه‌ای، نیروهای محور مقاومت بتوانند با حداقل امکانات، حداکثر تأثیر را در حفظ امنیت و ثبات منطقه‌ای داشته باشند. از سوی دیگر، یکی از ابعاد مهم کارآمدی این مدل، ترکیب موفق بین دیپلماسی منطقه‌ای و مدیریت نظامی است. شهید سلیمانی توانست با اتخاذ یک راهبرد ترکیبی که شامل تعاملات دیپلماتیک و توان نظامی بود، موقعیت ایران را در منطقه تثبیت کرده و نقش مهمی در معادلات بین‌المللی ایفا کند (Zarei, 2004). از لحاظ کارآمدی داخلی، این الگو نشان داد که ترکیب مدیریت جهادی با ارزش‌های اسلامی، می‌تواند زمینه‌ساز اصلاح ساختارهای اجرایی کشور و کاهش فساد اداری باشد (Midari & Kheirkhah, 2004). درواقع، یکی از مهم‌ترین آموزه‌های حکمرانی در مکتب سلیمانی، تأکید بر مسئولیت‌پذیری و نظارت بر کارگزاران است که در بسیاری از مدل‌های حکمرانی مدرن نیز مورد تأکید قرار گرفته است.

برای بهره‌گیری از این الگو در سیاست‌گذاری و مدیریت اجرایی کشور، چند پیشنهاد کاربردی ارائه می‌شود. نخست آنکه، در سیاست‌گذاری‌های کلان باید از اصول مدیریت جهادی برای افزایش بهره‌وری سازمان‌ها استفاده شود. این مدل که بر اساس چابکی، مسئولیت‌پذیری و حذف بوروکراسی زائد عمل می‌کند، می‌تواند در بسیاری از بخش‌های اجرایی کشور پیاده‌سازی شود. دومین پیشنهاد، تقویت دیپلماسی مقاومت و افزایش نقش ایران در معادلات منطقه‌ای از طریق الگوبرداری از راهبردهای دیپلماتیک شهید سلیمانی است. سیاست خارجی کشور باید مبتنی بر اصل تعاملات راهبردی، ایجاد اتحادهای منطقه‌ای و حمایت از گروه‌های مقاومت باشد تا بتواند موقعیت کشور را در صحنه بین‌المللی تقویت کند. سومین پیشنهاد، بهره‌گیری از مدل حکمرانی مشارکتی است که در مکتب سلیمانی به‌وضوح مشاهده می‌شود. این مدل بر افزایش نقش مردم در فرآیندهای اجرایی و امنیتی تأکید دارد و می‌تواند به بهبود نظام حکمرانی داخلی کمک کند. در این راستا، نهادهای دولتی باید از ظرفیت بسیج مردمی، شبکه‌های اجتماعی و گروه‌های داوطلب برای افزایش کارآمدی حکمرانی استفاده کنند. همچنین، ایجاد یک نظام نظارت عمومی که مردم را به‌عنوان ناظر بر عملکرد مدیران اجرایی قرار دهد، می‌تواند از فساد اداری و ناکارآمدی جلوگیری کند (Salar Zehi & Ebrahimpour, 2012).

ضرورت ادامه پژوهش در حوزه حکمرانی اسلامی و نقش رهبران جهادی در آن نیز یکی دیگر از نتایج این مطالعه است. با توجه به کمبود مطالعات علمی در زمینه حکمرانی رهبران جهادی، نیاز به پژوهش‌های بیشتری برای بررسی شاخص‌های این نوع حکمرانی وجود دارد. پژوهش‌های آینده می‌توانند به بررسی مقایسه‌ای حکمرانی در مکتب شهید سلیمانی با سایر الگوهای حکمرانی اسلامی و جهانی پردازند و نقاط قوت و ضعف این مدل را شفاف‌تر کنند. همچنین، مطالعاتی که به بررسی راهکارهای اجرایی برای پیاده‌سازی مدل حکمرانی جهادی در سازمان‌های مختلف می‌پردازند، می‌توانند به بهبود کارآمدی سیستم حکمرانی کشور کمک کنند. علاوه بر این، پژوهش‌های آتی می‌توانند نقش فرهنگ و ارزش‌های اسلامی را در توسعه حکمرانی مطلوب بررسی کرده و پیشنهادهایی برای بومی‌سازی مدل‌های مدیریت جهادی ارائه دهند. به‌طور کلی، ضرورت مطالعه و توسعه نظریات حکمرانی اسلامی، به‌ویژه در بستر رهبران جهادی همچون شهید سلیمانی، بیش از پیش احساس می‌شود و می‌تواند نقش مهمی در بهبود نظام‌های حکمرانی اسلامی در سطح ملی و بین‌المللی ایفا کند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The concept of good governance has been widely debated in political and managerial thought, particularly within the Islamic school of thought, where governance extends beyond administrative structures to encompass ethical and value-based principles that ensure justice and social security. In this context, the governance model exemplified by Martyr Qasem Soleimani represents a unique fusion of strategic management, ethical leadership, and jihadi management, creating an effective framework for executive governance, domestic and foreign policy, and regional crisis management. His

model of governance is distinguished by several key features, including transparency, public participation, grassroots engagement, and accountability, all of which contribute to an ethical leadership framework that aligns with Islamic values. Additionally, the resistance against global arrogance and the commitment to protecting the Islamic Ummah are integral components of this governance model, positioning it as a counter-hegemonic alternative to Western models of governance (Midari & Kheirkhah, 2004). The practical application of this model is evident in Soleimani's approach to managing security and

political crises, where he successfully integrated religious principles with pragmatic decision-making. Comparative analysis further demonstrates that this governance framework is rooted in both traditional Islamic governance principles and contemporary strategic management approaches, making it an effective and adaptable model for addressing complex geopolitical challenges (Kardanpour et al., 2018). The findings of this study indicate that the implementation of Soleimani's governance model in national policymaking could significantly enhance administrative efficiency, foster national cohesion, and strengthen defense and security policies, particularly in the context of Iran's broader strategic objectives.

Islamic governance, as exemplified in the model of Martyr Soleimani, differs significantly from conventional governance models due to its emphasis on the integration of spiritual values with executive leadership. Unlike Western governance models that prioritize institutional efficiency and legal frameworks, Islamic governance is deeply rooted in moral responsibility, divine accountability, and community-driven leadership (Salar Zehi & Ebrahimpour, 2012). In this regard, Soleimani's approach resonates strongly with the governance principles outlined by Imam Ali in *Nahj al-Balagha*, which emphasize simplicity, justice, and service to the people (Vaezi, 2019). Soleimani's leadership style was characterized by a direct field presence, active engagement with grassroots movements, and a commitment to the welfare of the marginalized and oppressed communities, particularly in conflict zones such as Syria, Iraq, and Lebanon (Irfani Far, 2020). His ability to bridge military strategy with diplomatic engagement further reinforced his governance model as a holistic and multidimensional framework. Unlike many modern governance models that separate military leadership from political decision-making, Soleimani operated at the intersection of both, using his strategic foresight to create regional stability while simultaneously fostering diplomatic ties with allied nations and

non-state actors (Zarei, 2004). This holistic approach allowed him to position the Axis of Resistance as a formidable force against imperialist interventions, thereby strengthening Iran's geopolitical influence while ensuring the security of allied groups in the region.

A key aspect of Soleimani's governance model is its emphasis on transparency, accountability, and public participation, which align with both Islamic and modern governance principles. While many authoritarian models of governance prioritize top-down decision-making, Soleimani's leadership approach was deeply participatory, relying on close consultation with military commanders, political leaders, and local communities (Kair, 2007). His governance strategy rejected bureaucratic stagnation in favor of a more dynamic and responsive leadership style, enabling rapid decision-making in crisis situations. This is particularly evident in his role in combating ISIS, where his leadership facilitated the creation of a unified regional defense network composed of state and non-state actors (Mohammadi, 2017). Unlike conventional military strategies that rely solely on state apparatuses, Soleimani's approach was centered on empowering grassroots resistance movements, thereby ensuring sustainable security measures that outlast immediate military confrontations (Naderi, 2011). This emphasis on decentralized governance has significant implications for modern governance studies, as it demonstrates the effectiveness of participatory security frameworks in conflict-prone regions. Moreover, Soleimani's ability to foster trust and solidarity among diverse groups, including Sunni and Shia factions, underscores the inclusivity of his governance model, which prioritizes collective welfare over sectarian divides (Labaaf & Deloui, 2005). This inclusivity further strengthened the legitimacy of his leadership and positioned him as a unifying figure across multiple geopolitical contexts.

Another distinctive feature of Soleimani's governance model is its resistance-oriented diplomacy, which contrasts sharply with

conventional diplomatic frameworks that emphasize compromise and negotiation. While traditional international relations theories advocate for soft power engagement through economic and political cooperation, Soleimani's model was rooted in what can be termed "resistance diplomacy," which seeks to counteract foreign interventions through strategic deterrence and asymmetric power projection (Midari & Kheirkhah, 2004). This is evident in his coordination with regional allies, such as Hezbollah in Lebanon and the Popular Mobilization Forces in Iraq, where he successfully established a cohesive network of resistance forces that collectively worked to challenge foreign occupation and influence (Vaezi, 2019). This model of governance demonstrates that state actors can effectively counterbalance global hegemony by leveraging localized resistance movements, thereby redefining the power dynamics of international security (Salar Zehi & Ebrahimpour, 2012). Additionally, his ability to balance military strategy with humanitarian concerns further reinforces the ethical dimensions of his governance model. Unlike conventional military leaders who prioritize strategic objectives over social welfare, Soleimani was actively involved in post-conflict reconstruction efforts, ensuring that war-torn communities had access to essential resources and governance structures (Zarei, 2004). This approach aligns with Islamic governance principles that emphasize justice, welfare, and the protection of human dignity, distinguishing his leadership style from purely militaristic governance models. The implementation of Soleimani's governance model in national policymaking presents several strategic advantages, particularly in the realm of administrative efficiency and defense policy. The core principles of his governance approach, including ethical leadership, strategic foresight, and grassroots mobilization, offer a viable alternative to conventional governance frameworks that often suffer from bureaucratic inefficiencies and institutional corruption (Kardanpour et al., 2018). By prioritizing jihadi management and

public engagement, Soleimani's model demonstrates that governance structures can be both effective and ethically grounded, ensuring that policies align with the needs and aspirations of the populace (Midari & Kheirkhah, 2004). Moreover, his governance philosophy underscores the importance of cultural and ideological cohesion in national security strategy, emphasizing that a nation's defense capabilities should not be limited to military strength but should also incorporate social resilience and ideological commitment (Irfani Far, 2020). This perspective is particularly relevant in the contemporary geopolitical landscape, where hybrid warfare and information operations play an increasingly prominent role in shaping global security dynamics (Mohammadi, 2017). The application of this model in Iran's national security framework could therefore enhance both defensive and diplomatic strategies, allowing the country to maintain its sovereignty while actively engaging in regional conflict resolution efforts (Kair, 2007). Furthermore, the ethical underpinnings of Soleimani's governance model provide a blueprint for integrating Islamic values into executive decision-making, ensuring that governance remains aligned with the moral and spiritual foundations of the society it serves (Naderi, 2011).

In conclusion, the governance model exemplified by Martyr Qasem Soleimani represents a unique synthesis of Islamic leadership principles, strategic management, and resistance diplomacy, offering a robust alternative to conventional governance frameworks. His leadership style, characterized by ethical governance, grassroots engagement, and proactive crisis management, underscores the effectiveness of integrating moral values with executive decision-making. Unlike many contemporary governance models that prioritize institutional efficiency at the expense of ethical considerations, Soleimani's approach demonstrates that governance can be both principled and pragmatic, ensuring justice, security, and social cohesion. By applying the core principles of his governance model in national policymaking,

countries facing geopolitical instability can enhance their administrative efficiency, strengthen national unity, and develop resilient defense policies. Future research should explore the broader implications of this governance model in other geopolitical contexts, examining how its principles can be adapted to different cultural and political environments. Moreover, comparative studies between Soleimani's governance approach and other Islamic leadership frameworks can provide deeper insights into the evolving nature of Islamic governance in the modern era. Ultimately, the study of Soleimani's governance philosophy highlights the enduring relevance of Islamic leadership principles in contemporary political thought and underscores the necessity of ethical leadership in navigating the complexities of global governance.

References

- Irfani Far, A. (2020). The strategic role of General Qassem Soleimani in the formation of the resistance axis and its unified management. *Supreme Governance Journal*, 1.
- Kair, A. M. (2007). *Governance: Key concepts*. Institute for Higher Education and Research in Management and Planning Publications, Tehran.
- Kardanpour, M., Karbasi, A., & Mohammadi, M. (2018). *Explaining the management model of martyr General Qassem Soleimani based on Letter 53 of Nahj al-Balagha*. Master's Thesis in Public Management, Payame Noor University, Tehran, Iran].
- Labaaf, H., & Deloui, M. R. (2005). An analysis of the impact of national culture on the formation of indigenous management. *Management and Development Process Journal*, 63-64.
- Midari, A., & Kheirkhah, J. (2004). *Good governance: The foundation of development*. Research Center of the Islamic Consultative Assembly of Iran, Tehran.
- Mohammadi, H. (2017). A critical analysis of the philosophy of ethics in the realm of public management and governance. *Islam and Management Scientific-Technical Journal*, 6(11).
- Naderi, M. M. (2011). Good governance: Introduction and critique. *Islam and Management Research Journal*.
- Salar Zehi, H. B., & Ebrahimpour, H. (2012). Examining the evolution of governance paradigms: From traditional governance to good governance paradigm. *Public Management Journal*, 4(9).
- Vaezi, R. (2019). Collaborative governance.
- Zarei, M. H. (2004). Good governance, sovereignty, and government in Iran. *Legal Research Journal*, 40.